

نویسنده: جوناس هان وی^۱، ۱۷۵۳
برگردان: دکتور لعل زاد، ۸ جون ۲۰۲۰

روایت دیگری از منشای قبایل افغان

=====

پیشگفتار برگردان

جوناس هان وی متولد ۱۷۱۲ در شهر پورتموت برتانیه است. او یکی از بازرگانان و جهانگردان مشهور انگلیس و کارگزاران شرکت مسکووی در پارس در دوره نادرشاه افشار است. دو اثر بسیار مهم او «انقلابات پارس» و «گزارش تجارت برتانیه در بحیره سیاه» قابل دسترس و خواندنی است.

منشای قبایل مختلف افغان از سال های ۱۱۰۰ تا ۱۷۰۱

پارس هرگز آرامشی بیشتر را در مقایسه با آغاز سده جدید ندیده بود. معاهداتی که او با همسایگانش عقد کرده بود، بصورت کامل رعایت شده و او را از تهاجم بیگانگان مطمئن می ساخت: در حالیکه زن صفتی و راحت طلبی باشندگانش که پیامد یک صلح درازمدت بود، جایی باقی نگذاشته بود تا خطری از جاه طلبی اتباع خود درک کند. این سلطنت که از چندین انقلابات در عصرهای گذشته رنج برده بود، معلوم میشد که در بالای یک بنیاد محکم استقرار یافته است، در حالیکه اخبار انقلابات آن تمام جهان را متحیر ساخت.

بازیگران این فاجعه حیرت آور مردمانی بودند که حتی توسط سلاطین خود شان به سختی شناخته می شدند و حالا فقط با تابع سازی همان اقوام/مردم، اعتبار هنگفتی بدست آورده اند. مردمی که بصورت عام در زیر سلطه آنها قرار داشتند، یعنی **افغان** ها متشکل از سه قبیله عمده بودند؛ کسانیکه مثل سایر اقوام نسب خود را از نوح اشتقاق می کنند. مطابق به گزارشات آنها «یافیت سه پسر بنام های ارمین، **افغان** و کاردویل داشت؛ دو اولی در ارمنستان بودند که نام خود را از بزرگتر گرفته بودند؛ کاردویل که بخشی از گرجستان را می سازد، نام خود را از جوان ترین گرفته و در آن ولایت مستقر بود. خانواده های ارمن و **افغان** در جریان زمان بسیار زیاد شده و اولاد افغان مملکت خود را ترک کرده و

در دامنه های **سلیمان** کوه ساکن شدند، سلسله کوههای که جدا کننده ولایت قندهار از امپراتوری مغول است».

این مردم قبلا به دو قبیله عمده تقسیم شده بودند؛ یکی از آنها که در کوهها زندگی می کردند، بصورت عام به نام **افغان (Afghan)** و آنهای که در جلگه های هموار گسترش یافتند، به نام **بلوچ (Balouche)** متمایز شدند: اما در سلطنت اسماعیل سامانی در پایان سده نهم، تعداد زیاد ناقلین **افغان** مملکت قندهار را ترک گفته و قبیله سومی را در حسارای (**Hasarai**) در بخش شرقی هرات تشکیل دادند. این قبیله نام **ابدالی** را اختیار نموده و به زودی به اسلام گرویدند، مانند سایر مردم خود شان که تا این زمان مذهب زردشتی داشتند.

در آغاز سده یازدهم قبیله **خلجی/غلجی (Cligi)** - یک بخشی از قبایل **افغان** که باشنده کوههای **سلیمان** بودند} که پرشمارترین و قدرتمندترین هر سه بودند، تقریباً بصورت کامل توسط محمود مشهور موسس سلسله غزنویان از بین برده شدند. این شهزاده پایتخت خود را در غزنه مستقر ساخت تا به هند نزدیک بوده و آن را تسخیر کند. اما در یکی از تهاجمات پیروزمند خود مجبور شد که فوراً به پایتخت خود برگردد. لذا او یکتعداد محدود سربازانش را با خود گرفته و به دیگران دستور داد که با آهستگی او را دنبال کنند. ارتش او در قطعات جداگانه و با غنایم جنگی بزرگی برگشتند که با طمع گرفتن آن غنایم از طرف دشمنان جدید مواجه شدند. **خلجی/غلجی** ها می دانستند که سربازان محمود باید از طریق کوههای آنها عبور کنند، لذا منتظر آنها در تنگه ها بوده و بصورت موفقانه چندین قطعه ارتش محمود را شکست دادند.

افغان ها از شجاعت و قدرت شهزاده ای که او را مورد آزار قرار دادند، بی خبر نبودند؛ اما از انجایی که زمستان نزدیک بود، فکر می کردند شاید تا رسیدن بهار هیچ گونه کوششی در جهت انتقام صورت نگیرد. لذا آنها به آن قسمت از کوههای خود برگشتند که کمتر قابل دسترس بوده و اگر دشمنان شان به آنها نزدیک گردد، می توانند به خوبی در مقابل آنها مقابله نمایند. این استدلال خوبی بود؛ اما محمود از مشکلات طفره رفت: چون

او به مجرد اینکه اخبار شکست نیرو های خود را شنید، بهترین سربازان خود را مهیا کرده و بدون در نظر داشت مشقات زمستان، داخل مملکت قندهار شد، طوریکه اخبار حرکت او به دشمنانش نرسید. چون **خلجی/غلجی** ها با زمستان سردی مواجه بوده و کوههای آنها فوق العاده سرد شده بود، به جلگه ها پایین شده و مصروف تقسیم غنایم خود بودند. محمود از هر جانب بالای آنها حمله نموده و چنان کشتار وحشتناکی به راه انداخت که تقریباً تمام نسل آنها را منقرض ساخت.

در آن مملکت باز هم تعداد کمی از خانواده های که به کوهها فرار کردند، ساکن شدند، اما تعداد شان چنان کم و پراکنده بود که نام آنها در سلطنت های بعدی به ندرت ذکر گردید، تا اینکه در زمان تیمورلنگ باز هم به حیث یک نیروی قوی و قابل ملاحظه (مانند پیش از دوران شکست شان) پیدا شدند.

ابدالی ها که مملکت قندهار را حدود ۲۰۰ سال پیش ترک کرده بودند، این فجایع شامل حال آنها نبود. آنها تا آغاز سده هفده، فارغ از هر گونه یوغ خارجی و مطابق با قوانین خود شان اداره می شدند. تاتارهای اوزبیک حملات شدیدی در بالای هرات انجام داده و این قبیله را که حدود ۳۰ هزار خانواده بودند، مجبور ساختند به عباس توسل جویند که بر تخت سلطنت پارس نشسته بود. این شهزاده که در اثر فتوحات خویش، لقب «بزرگ» را کمایی نموده بود، آنها را تحت حمایت قرار داده، خودش در راس نیرو ها قرار گرفته، به مقابل مهاجمین لشکر کشی کرده و اوزبیک ها را مجبور ساخت که در مدت کوتاهی عقب نشینی کنند. صرفنظر از اینکه به پاس قدردانی یا ضرورت بود، **ابدالی** ها که تا این زمان مستقل بودند، خود را باجگزار ناجیان خود ساختند. یگانه شرطی که آنها ارایه داشتند، این بود که حکومت آن مملکت به هیچ کسی واگذار نشود، مگر به **ابدالی** های که از میان این قوم برگزیده شوند.

قندهار در آن زمان زیر حمایت مغول ها بود. عباس بزرگ باعث ایجاد بعضی نگرانی ها برای پسران میرزا بیرام حاکم این ولایت گردید. لذا این پسران جوان بصورت مخفی داخل معاهده ای با اکبر امپراتور هندوستان (هندو یعنی مردمان سیاه چهره) شده، تابع حکومت

او گردیده و دروازه های قندهار را برای یک کتله ۵ هزار سواری باز کردند که این شاه به کمک آنها فرستاده بود.

اکبر مالکیت این ولایت را در ایام زندگی خود در دست داشت؛ اما به هنگام به قدرت رسیدن جهانگیر پسرش، شاه عباس با یک ارتش ۳۰ هزار نفری بالای قندهار هجوم آورد و با وجود مقاومت شدید آصف خان، خود را آقای شهر ساخت و حکومت آنجا را به یکی از جنرال های خود سپرد. **خلجی/غلجی** ها سرنوشت مملکت خود را دنبال کرده و مانند **ابدالی** ها که قبلا تسلیم شده بودند، تمام این مردم یکبار دیگر در زیر حکومت پارس یکجا شدند (بلوچ ها که به علت جدایی دوامدار، نام **افغان** را از دست داده بودند، شامل این معامله نبودند). این وضعیت برای چندین سال دوام کرد؛ تا اینکه علی مردان خان به علت ثروت عظیم خود باعث تحریک حسادت شاه صفی مستبد، نواسه و جانشین عباس بزرگ گردید و او مجبور ساخت که به خاطر وقایه خود، قلعه و مملکت قندهار را به مغول ها واگذار کند. شاه صفی این مملکت بدست آورده را از دست داد: به این ترتیب، این مملکت یکبار دیگر در اختیار هندیان قرار گرفت، در این وقت تعداد **خلجی/غلجی** ها کمتر از ۵۰ هزار خانواده نبوده و بزرگ ترین بخش باشندگان آن جا را تشکیل می دادند؛ بنابراین دلایل کافی داشتند تا از آقایان جدید خود راضی نباشند. این مردم مطابق به عادات قدیمی، قسمت اعظم زندگی خود را در خیمه ها بسر برده و مشغولیت معمولی آنها تغذیه گله و رمه آنها بود؛ اما وقتی به شهر ها رفتند، در کارهای فوق العاده پایین و طاقت فرسا استخدام شدند. این وضعیت و اندازه خراجی که آنها به خاطر چراگاه های خود می پرداختند، آنها را چنان ناراحت ساخته بود که نام **خلجی/غلجی** در بین هندیان قندهار به ضرب المثل توهین و تحقیر تبدیل شده بود.

تحقیر و توهین در بین تمام زحمات، سخت ترین آزاری است که می توان تحمل کرد و یا بخشش نمود. چون **افغان** ها آن احساسی را در بین مردم دارای عین مذهب خود نیافتند که توسط پارسیان در مقابل ایشان نشان داده می شد که آنها را رافضی و مرتد می دانستند، بار دیگر باعث آن گردید که آقای خود را تبدیل کنند. آنها با این دیدگاه، یک نماینده مخفی

به دربار پارس فرستاده و از شاه عباس دوم دعوت کردند که مالکیت ولایت را در اختیار گیرد.

ولایت قندهار یک مانع قوی در بین امپراتوری های پارس و هند و مرکز آن یکی از مستحکم ترین قلعه های موجود در آسیا بود. موقعیت آن باعث تحریک جاه طلبی شاه عباس شده، به سرعت تمام سربازان خود را جمع آوری نموده، در راس ارتش بزرگی قرار گرفته و پس از یک محاصره دو ماهه، اختیار شهر را با عهد نامه تسلیمی در ۱۶۵۰ بدست گرفت. شاه جهان که در این وقت امپراتور هند بود، برای اعاده آن تلاش کرد و دو پسر خود را فرستاد که این شهر را محاصره کردند. بار اول، روپ یکی از راجا ها (شهزاده و رئیس یک ناحیه در هند) علم های خود را در بالای دیوار ها نصب کرد؛ بار دوم، اروپاییان که مراقبت توپچی را به عهده داشتند، شکست دیوار را عملی ساختند؛ اما مقاومت کمی که اقایان پارسی در مقابل پرداخت مغول ها (در مورد اول) نشان دادند و حسادتی که اورنگزیب به مقابل دارا شاه برادر بزرگ خود (در مورد دوم) نشان داد، هر دو تهاجم بی ثمر گردید. گفته می شود که پنج پسرهای شاهان در جریان این جنگ ها از بین رفتند.

به این ترتیب به علت شکست های پیهم نیرو های مغول و مشکلات درونی و پیچیده ای که بزودی در هند بروز کرد، مالکیت ولایت قندهار در دست پارسیان دایمی گردید. شاه عباس با تایید خدمات **افغان** ها که در جریان تهاجمات مختلف انجام دادند، هدایایی در بین روسای آنها توزیع کرد و مقدار خراج سالیانه آنها را کاهش داد. آنها تا پایان سلطنت سلیمان به آقایان جدید خود وفادار ماندند و حتی در سالیان اول سلطنت پسر او (سلطان حسین) مدت درازی به حیث تبعه یا رعیت معامله شدند، نه بردگان؛ اما استبداد و زیاده خواهی حاکمان پارس باعث دور شدن ذهنیت مردم گردید و **افغان** ها بار دیگر در آغاز سده ای حاضر آماده طغیان شدند.

1. Jonas Hanway. The Revolutions of Persia: Containing the

Reign of Shah Sultan Hussein, with the Invasion of the
Afghans... London. 1753. Vol. I, Pp. 22 – 27.



نقشه پارس یا ایران از سال های ۱۷۹۰